

مقدمه

اگر اچ. جی. ولز دوباره زنده شود، با مشاهده مصیبت عظمایی که در پرتو جهل و بیسوادی، گریبانگیر جامعه بشری شده است، بی‌درنگ به گور خود بازخواهد گشت! همه زندگی او مشتاقانه در راه دفاع از آموزش، به منظور ایجاد جامعه نوین مبتنی بر علم سپری شد. اما گزارشهایی که پیوسته توسط پژوهشگران و کارشناسان آموزش و پرورش در سراسر دنیا منتشر می‌شود، این حقیقت را خاطر نشان می‌کند که آموزش در همه جا؛ از آمریکا گرفته تا هند و ژاپن، رو به نابودی دارد. شنیده‌ایم در مدارس آمریکا جنایت به حدی رسیده که در بسیاری از مدارس شهری، پلیس مسلح به منظور کنترل وارد عمل شده است! بیشتر دانش‌آموزان مدارس و دانشجویان دانشکده‌ها در اغلب کشورها بی‌سوادند و خلاقیت به پدیده‌ای نادر بدل شده است. در ژاپن هم مثل هند، نیجریه و پاکستان؛ بیشتر وقت دانش‌آموزان فقط به حفظ مطالب تکراری می‌گذرد(!) و میزان موفقیت آنها فقط از طریق سنجش توانایی آنان در بازگویی کورکورانه مطالب نظری ارزیابی می‌شود. استادان و دانشجویان به کارگران کارخانه‌ای می‌مانند که کالاهای بی‌مصرف تولید می‌کند. هر دوی آنها هدف را گم کرده و نمی‌دانند که این ماشین مرموز آموزش اصلاً چرا به وجود آمده است. در حالی که دیوانسالاری آموزش سر به افلاک می‌ساید، آموزش برای گردانندگان آن به یک کسب و کار تبدیل شده و به نظر می‌رسد که مسئولیت آنان فقط اداره موفقیت‌آمیز این کسب و کار، از طریق برقراری روابط عمومی خوب و بازاریابی سریع محصولات است! به ما رسانده‌اند که آموزش نیز بخشی از تجارت جهانی شده و کار نهاد آموزش، تولید کالای پر فروشی است که متأسفانه بسیاری از اوقات اصلاً به فروش نمی‌رسد. ظاهراً به تنها چیزی که توجه نمی‌شود، یادگیری و بنای یک جامعه آموزشی است.

بنابه این دلایل، آموزش در همه جا نابسامان است. رشد تقاضا برای آموزش عالی در کشورهای جنوب، ۷ تا ۱۱ درصد در سال است. ۵۰٪ هندیان، ۷۰٪ مردم بنگلادش و ۸۰٪

مردم رواندا حتی خواندن و نوشتن هم نمی‌دانند. در آمریکا، به‌رغم همهٔ دگرگونیهای تکنولوژی آموزشی، کسانی هستند که نمی‌توانند یاد بگیرند و از مدرسه بیزارند. بدون شک، ما در دنیای بیسواد و هرج و مرج زندگی می‌کنیم.

در چنین موقعیتی، امیدواریم با پیشنهاد استراتژیها و طرحهایی برای پی‌ریزی جامعه جهانی، جهت آموزش جامعه و تحول اجتماعی؛ خودمان نیز آرمان، جهت و اهدافی بیابیم. تکلیف ما، ایجاد تحول است که برای آن، ابزار آموزشی می‌خواهیم.

انسان موجودی یادگیرنده است. بدون یادگیری می‌میریم و یادگیری یک جریان مادام‌العمر است. یادگیری فرآیندی است برای توسعه؛ برای ساختن جامعه‌ای نوین و برای طراحی آینده‌ای مطلوب. یادگیری تکامل تدریجی است.

دنیا با سرعتی سرسام‌آور تغییر می‌کند. همهٔ تکنولوژیهای مهم دنیا در مسیر شاهراهی قرار گرفته است که به دگرگونی همهٔ ابعاد زندگی بشر و کرهٔ زمین منتهی می‌شود. فراتر از پرآشوب‌ترین تصویرهایی که در تخیل بهترین آینده‌شناسان می‌گنجد، هرگاه *الکساندر گراهام بل* و دیگر مخترعان تکنولوژی ارتباطات برای لحظه‌ای به دنیای کنونی مخابرات - که خود کلید تمدن است، نگاه کنند - شدیداً تکان خواهند خورد.

ما به عصر ارتباطات دیجیتال و بی‌سیم قدم نهاده‌ایم. همراه با ISDN که کلیدی به آینده است. کابل‌های الیاف نوری پُر ظرفیت، ارتباطات بی‌سیم قابل انعطاف، فشرده‌سازی اطلاعات به منظور افزایش سرعت و نرم‌افزارهای بسیار پیچیده؛ عصر اطلاعات را برای ما به ارمغان آورده است.

مجموعهٔ تکنولوژیهایی که اینک در دسترس بشر قرار دارد، تحولی اساسی را در یادگیری و آموزش رقم زده است. دیگر نظام کلاسیک آموزش مشتمل بر دانش‌آموز، کتاب، کلاس، آزمون، آموزگار و بسیاری از وسایل آموزشی، منسوخ شده است. در پرتو چاقولاب تکنولوژی، فرصتهایی برای یادگیری شتابان، آسانتر و ارزانتر فراهم می‌شود که پیش از این سابقه نداشته است. هر گاه این تکنولوژیها را به گونه‌ای مؤثر و مفید به کار گیریم،

می‌توانیم به سواد همگانی دست یابیم. در ضمن، با بهره‌گیری از تمامی دانش موجود، برخی از مشکلات فراروی انسان؛ مثل محیط زیست، گرسنگی، بیماری و فقر نیز برطرف می‌شود. ما در دنیایی تقسیم‌شده زندگی می‌کنیم: دنیای فراوانی و فقر، دنیای سواد و بیسوادی مطلق، دنیای تکنولوژیها و محرومیتها. و این تقسیم‌بندی را می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد. تکنولوژی چیزی جز ابزار، تجهیزات و روشهایی برای حصول یک مقصود نیست. حال آنکه، مسأله‌ما، بشریت است. تقریباً ۸۰٪ از ششصد میلیون تلفن جهان در اروپا، آمریکا، ژاپن و استرالیاست. ۴۸٪ از هندوها هنوز بیسوادند و کمتر از ۱۰٪ کامپیوترها در افریقا، آمریکای لاتین و آسیا (به استثنای ژاپن) است. حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز تقسیم‌بندیها تقریباً به همین گونه است. پس مشکل نرم‌افزار، نیروی انسانی آموزش‌دیده، منابع مالی، نظامهای مدیریت و غیره نیز وجود دارد؛ اما بحران نهادی و انسانی در صدر همه مشکلات جای دارد و این یک معمای بغرنج اخلاقی - معنوی است. نهاد آموزش یکی از دیرپاترین و لجوج‌ترین نهادهای جامعه بشری است. و بسیاری از آسیب‌هایی که امروز متوجه ماست، ناشی از شکست همین نهاد است. اگر می‌خواهیم در دنیا رنسانسی پدید آوریم، بایستی با این چالشها شجاعانه روبرو شویم. رویارویی با آینده، هرگز به اندازه امروز مصیبت‌بار نبوده و در عین حال، هیچگاه چالشهای جدی و فرصتهایی که امروز فراروی ماست، وجود نداشته است.

نهایتاً پرسشهای ما از این دست است: چه کسی با نهادهای شکست خورده آموزش به مبارزه برخواهد خاست؟ این مبارزه چگونه سر می‌گیرد؟ چگونه می‌توانیم خیر تکنولوژی را به همگان برسانیم؟ عصر جدید روشنگری چه زمانی فراخواهد رسید؟ آنان که در ظلمت به سر می‌برند، تا کی باید به انتظار بمانند؟

کلید راهیابی به آینده - یعنی انقلاب یادگیری - از راههای گوناگون، در دست زنان و مردان فرزانه است. انقلابی که هزاره نوینی سرشار از امید، پایداری، ارضای همه نیازهای اساسی و بهروزی برای همگان را در همه جا به ارمغان خواهد آورد. این آرزو، قابل تحقق است. چالش ما، رسیدن به "فردا"یی است که اسیر زندان گذشته نباشد.